

مصاحبه‌شونده: دکتر عباسپور

مصاحبه‌کننده: محمد میرزایی

تاریخ مصاحبه: اردیبهشت ۱۳۹۳

دانشکده: مهندسی مکانیک

دکتر لطفاً یک بیوگرافی از خودتان بفرمایید چه سالی وارد دانشگاه شدید؟ در چه شرایطی وارد دانشگاه شدید؟

بسم الله الرحمن الرحيم . مجید عباسپور هشتم متولد مهر ۱۳۳۰. دانشگاه صنعتی شریف در سال ۱۳۴۵ عملاً تأسیس شد. سال ۱۳۴۴ تأسیس شد و سال ۱۳۴۵ دانشجو گرفتند. آقای دکتر مجتهدی دو سال قبل زحمت می کشیدند. من عضو دوره پنجم دانشگاه بودم. یعنی در سال ۱۳۴۹ در رشته مکانیک وارد شدم البته اون موقع دانشگاه به دو صورت ورودی داشت آزمون کنکور دانشگاه شیراز که جداگانه آزمون برگزار می کرد، و یک آزمون سراسری بود که من در آزمون شیراز که ابتدا برگزار شد قبول شدم بعد طبیعتاً خیلی آرامتر بودم برای آزمون منی که دانشگاه شریف را برگزار کنیم علتش این بود که من مریضی سختی پیدا کردم دچار مسمومیت شدیدی شدم با وضعیت خاصی و اون موقع مرحوم اخوی شهید عباسپور من را آوردند دانشگاه که امتحان بدم و به هر حال رشته مکانیک پذیرفته شدم. اون موقع یادمه دانشگاه با رخدادهایی مواجه بود، یکی اینکه دانشگاه منتصب به آریامهر سابق بود به همین علت توجهات ویژه ای هم بهش می شد و نسبت به سایر دانشگاه ها از جمله اینکه اون زمان چون حالت پولی هم داشت و شهریه هم باید پرداخت می شد اما به گونه ای بود که معمولاً ۱۰ درصد هر دانشکده را شهریه دریافت نمی کردند. و ما هم دوست داشتیم جزء اون ۱۰ درصد باشیم و این اتفاق هم افتاد و در طول سالهایی که من به عنوان دانشجو در دانشگاه صنعتی شریف در ساختمانی که هنوزم به همون صورت تقریباً هست حضور داشتم سعی می کردم که در رتبه بالایی قرار بگیرم و هم در پایان اون زمان چون بحث سر این بود که دانشگاه صنعتی اصفهان که ما می گفتیم دانشگاه صنعتی، بایستی به اصفهان منتقل شود و فکر می کنم آقای دکتر ضرغامی بودند که به عنوان مسؤول این داستان ها در دانشگاه فعالیت می کردند. زمانی بود که آقای دکتر نصر هم به عنوان ریاست دانشگاه بودند. نهایتاً نفرات برتر را به دانشگاه های خوب دنیا با بورس اعزام می کردند. منتهی ما خودمان apply می کردیم یعنی اینجور نبود که بین دانشگاهی باشد به صورت فردی درخواست می کردیم و فهمیدم در دانشگاه MIT پذیرفته

شدم با بورسی که از دانشگاه صنعتی شریف فعلی گرفتم. اگر برگردم به سال های دانشجویی سالهای ملتهبی بود که گار دانشگاهی در جلوی درب جلویی دانشگاه مستقر بودند و یک ساختمانی را در اختیار داشتند و گاه و بی گاه هم در رخدادهایی که بود این گارد فعال بود. فکر می کنم سال ۵۰ بود که گارد هم مستقر شده بود در یکی از همین گردهمایی ها، اون موقع علی رغم اینکه فضا فضای مناسب فرهنگی متناسب با فرهنگ اسلامی خیلی نبود اما خاطرم است که بعضی از اساتید و تعدادی از مسؤولین دانشگاه پای ثابت مسجدی بودند که ما به این عنوان تلقی می کردیم ولی در همین ساختمان ابن سینا بود طبقه دوم یا سوم بود که یکی از اتاق ها را فرش انداخته بودند و جنبه مسجد داشت. سه نفر را خاطرم می آید که ما در نمازخانه زیاد میدیدیم. آقای دکتر نوریخس، آقای نوریخس که در تربیت بدنی فعالیت داشتند، و مرحوم جباری، و آقای ایرانمنش بودند. فعالیت هایی که ما به عنوان دانشجویانی که عضو انجمن اسلامی که فعالیت هایش خیلی محدود بود فعالیت می کردیم. سعی می کردیم حرکت هایی را انجام دهیم. یکی دوبار از مرحوم استاد شهید مطهری دعوت کردیم که در سالن تربیت بدنی ما به عنوان کسی که برای برگزاری تلاش می کردیم تشریف آوردند، فکر می کنم سال ۵۱ یا ۵۰ بود. دانشجویان جمع می شدند علیرغم بحث هایی که می گفتیم جامعه به صورتی است که خیلی پذیرای تعاملات دینی نبود استقبال خوبی شد. در آن دوره بعضی از دانشجویان بودند که از جمله آقای مهندس گنجی یکی از افرادی بودند که در فعالیت های اسلامی در مسجد جواد فعال بودند. مسجد جواد اون موقع یکی از پایگاه هایی بود که تجمعات مذهبی صورت می گرفت، اتفاقاً استاد مطهری در آنجا برنامه های منظم داشتند. علت اینکه اسم آقای گنجی به خاطر آمد اینه که یک جمعه که استاد مطهری صحبت می کردند در میان جمعیت چهره های نامأنوسی هستند که بعد معلوم شد اینها از افراد ساواک بودند و ما به یک صورتی برنامه که تمام شد آمدیم بیرون و کاری کردیم که آقای مطهری از آن معرکه دور بشوند ولی چند نفر دستگیر شدند که مهندس گنجی بین آنها بود. یکی از بحث هایی که مطرح بود در روزهایی که به مناسبت های مختلف تظاهرات دانشجویی اتفاق می افتاد من هم از یک طرف عرق اسلامی داشتم و از طرفی هم من به عنوان دانشجویی که جزو شاگردان ممتاز شناخته می شدم خیلی تأثیر گذار بود. وقتی قرار بود کلاسها را تعطیل کنیم ما بلند می شدیم و کلاس را تعطیل می کردیم و چندتا از دانشجویان می پیوستند. در صحن محوطه دانشگاه حرکت می شد و شعارهایی داده می شد یکی از این رخدادهایی که اتفاق افتاد فکر می کنم سال ۵۱ بود تظاهرات دانشجویی اتفاق افتاد که ما با گروه هایی حرکت کردیم سمت درب اصلی دانشگاه، گارد دانشگاه تجمع کرده بودند، ما که جلو بودیم میدیدیم چه اتفاقاتی داره می افتد و نهایتاً می فهمیدیم که چطوری باید مراقبت کنیم، یکسری دانشجویان که بی خیال بودند در رستوران که الان رستوران دانشجویی است حضور داشتند یا در

کتابخانه کار خودشان را می کردند. ما دیدیم که در باز شد و گارد ریختند داخل دانشگاه، ما که جلوی دانشگاه بودیم اینها که با کامیون حمله می کردند، یکی دوتا کامیون به سمت بالای دانشگاه حرکت کرد و یک سری هم با باتوم و لباسهایشان آمدند، دانشکده فیزیک سابق که الان کامپیوتر شده و پائینش هم آزمایشگاهی بود، دویدیم سمت ساختمان، دوتا خانم در طبقه پایین در را باز کردند و ما هم دیگر به سمت بالای ساختمان نرفتیم و رفتیم در آزمایشگاه بعد در را بستند. اونایی که بالا رفتن حسابی کتک زدند، من از پنجره خیابان مقابل درب ورودی دانشگاه دید داشت، می دیدیم که چطور به دانشجویان حمله می کنند و کتک می زنند. گارد تمام شیشه های رستوران را شکوندند و بچه هایی که یک مقدار بی خیال تر بودند بیشتر کتک خوردند، بعد دو سه تا اتوبوس آوردند و اینها را بردند و دوسه روزی نگه داشتند و تعهد گرفتند و رهاشان کردند. ما هم قایم شده بودیم و می ترسیدیم بیرون بیاییم. بعد از ظهر شده بود که با یک بلندگو اعلام کردند که اگر کسی جایی قایم شده بیاد بیرون دیگه کاری نداریم. ما اومدیم درب دانشگاه و آقای حبیبی که در بخش اداری کار می کرد ولی همه می دانستند ایشان ساواک است، دوسه نفر ایستاده بودند و شناسایی می کردند و ایشان به واسطه اخوی بنده منو میشناخت تا منو دید یدونه محکم زد و گفت شما دیگه چرا؛ که انقدر ممتازید. رفتارشان با دانشجویان مشمئز کننده بود چون من می دیدم که این گاردی ها چطوری دانشجویان دختر را بدجور می زدند. بلافاصله با بورسیه رفتیم MIT اونجا من چون رشته ام اینجا مکانیک بود رفتم سراغ بحث های ترمول انرژی - انرژی حرارتی. فوق لیسانس که تمام شد بحث محیط زیست را از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۶ من فوق لیسانس گرفتم. دوتا موضوع مورد توجه ما بود یکی اینکه چرا باید پول ایران را ببریم خرج آمریکا بکنیم و خواسته آنها را تعقیب کنیم. که برای من گران می آمد. دوم اینکه با شرایطی که بود احساس می کردم اینکه آدم بین افرادی باشد که با اوصافی که در دوره کارشناسی بود مصداق نداشت، این بود که دنبال گرفتن بورس از خود اونجا بودیم. که در سال ۱۹۷۶ دانشگاهی است به نام دانشگاه کورنل که در مسائل محیط زیست فعال است، آقای به نام پروفیسور تامس دانشگاه هاروارد من یک دوره مشترکی را آنجا گذراندم، پروفیسور هوارد من را معرفی کرد. پروفیسور آور اون موقع مشاور ژرالد فورد در آمریکا بود. آدم سرشناسی بود. آمریکا سازمان معروفی در زمینه محیط زیست دارد به نام EPA؛ در دهه ۷۰ میلادی طرحی مطرح شد به نام FBC که زغال را به جای اینکه درسته در کوره بندازند پودر می کنند و این پودر بخش می شود. لذا ایشان پروژه ای را به من داد و گفت برو دو سه ماهی روی این پروژه کار کن و من هم کار کردم و گزارشی خدمت این آقا دادم. برای اون موقع دستمزد خوبی به من داد و من را به پروفیسور ویلیامز در دانشگاه کرنل معرفی کرد. و ایشان هم بورسیه ای از اعتبارات Grant به من دادند و بورس ایران را قطع کردیم. فکر می کنم سال ۱۹۷۷ بود. از سال ۱۹۷۸ هم بحث

انقلاب پیش آمد. در فاصله ای که خارج بودیم اتفاقاتی افتاد. ما در دانشگاه MIT که در شهر کمبریج است و مجاور شهر بوستون. در آن ناحیه انجمن اسلامی وجود نداشت. فقط انجمن اسلامی فارسی زبانان. چیزی که وجود داشت از این انجمن های وابسته به کمونیست ها و بچه هایی که ایده های کمونیستی داشتند، لذا ما تصمیم گرفتیم این شاخه انجمن را دایر کنیم. کسانی که خاطر می آید دکتر علی اخوی، آقای دکتر نجفی دانشکده ریاضی، دکتر صالحی انرژی هسته ای، آقای دکتر مشایخی، آقای دکتر زنگنه که الان ریاضی هستند. جلسات منظمی داشتیم. سعی می کردیم انجمن را فعال کنیم و یک سری کارها برای مقابله با بچه های دانشجویان چپی که بودند انجام دهیم. وقتی بورسیه شدم و رفتم دانشگاه کورنل فرق می کرد، دانشگاه کورنل یک دانشگاه سطح بالا از نظر شهریه، چون دانشگاه خصوصی و گران آمریکاست، افرادی که مشهور بودند، از فرزندان امرای ارتش و غیره. اونجا انجمنی داشت به نام انجمن ایرانیان مقیم نیویورک که نه چپ بودند نه اسلامی. شب نشینی می گرفتند، جشن می گرفتند. خواستم حرکتی بکنم رفتم عضو شدم و یواش یواش رفتم در رأس و بعد بهمشان ریختم. یادمه کتابهایی که استاد مطهری داشتند و کتابهایی از دکتر شریعتی هرچند که اختلافاتی با بعضی از نظریات داشتیم ولی بالاخره سعی کردیم تم را ببریم سمت اسلام. به انقلاب خورد و ما هم شروع کردیم به فعالیت کردن. در شبکه های محلی اونجا برنامه هایی اجرا می شد و ما هم در مورد انقلاب خیلی مشتاق بودند بدانند چه خبره، امام (ره) کیه. یک سری تبعات هم مانند تلفن های تهدید آمیز، کتک خوردن داشت. مرحوم شهید عباسپور به خاطر فعالیت هایی که داشتند در کنار دوستانشان در دانشگاه صنعتی شریف خب خیلی سهیم بودند، فعالیت می کردند با شورای انقلاب اون وقت، که استاد مطهری رییس اون شورا بودند و مرحوم بهشتی هم فعال بودند. آقای بهشتی مسؤولیت های به ایشان می دادند از جمله فعالیت هایی که در حزب داشتند تا اینکه ایشان بالاخره به عنوان وزیر نیرو انتخاب شدند. در آن زمان بحثی مطرح شد، ما در تماس بودیم مرتب، دوتا هدف داشتیم، اول اینکه بگوییم تمام کسانی که داشتند اونجا درس می خواندند زودتر تمام کنند، رها نکنند، چون بعضی ها بودند به خاطر التهابات و هیجانات می خواستند ول کنند بیایند، ما سعی می کردیم که این اتفاق نیافتد تمام کنند، تمام کردنشان ارزشمنده که برگردند به کشور خدمت کنند. دوم اینکه توصیه شده بود که هسته ای را ایجاد کنیم نخبگانی که شناسایی کردیم به ایران نیایند و در جاهای مختلف فعالیت کنند. و این برنامه برنامه منسجمی شد که من به عنوان رابط در رابطه با این قضیه باشم و نخبگان را شناسایی کنم. یکسری را شناسایی کردیم و صحبت هایی شد و که بتوانیم ارتباطات و نیازهایی را که هست بخصوص که سال ۵۹ شده بود و بحث جنگ بود و نیازهایی که در این رابطه بود، که ما همان موقع فعالیت ها را گسترش می دادیم که مواجه شد با حادثه هفتم تیر، سال ۱۳۶۰ علی رغم این که اونجا مشغول شده بودم، استاد

راهنمای من رفته بود برای فرصت مطالعاتی به اروپا، درسم تموم شده بود ولی به همان دلیلی که گفتم مانده بودیم و ارتباطات را برقرار می کردیم، آپارتمان و تشکیلات هم تهیه شده بود. ولی موقعی که این حادثه اتفاق افتاد دیدم رابطه ما قطع شده، چون نه مرحوم شهید بهشتی زنده بودند نه اخوی، من. شناخت دیگه ای نداشتم بینم در این شرایط چطوریه، و صلاح هم نمی دانستم. ظرف کمتر از ۲ هفته تمام زندگی را جمع کردیم و حراج کردیم و فروختیم و برگشتم ایران. از اون موقع تا الان هم خدمت عزیزان هستیم. وقتی که آمدم می خواستم بینم کسی مطلع هست از این جریانات، خدمت مرحوم رجایی رفتیم. یک مقدار از موضوعاتی که با شهید بهشتی و اخوی داشتیم خدمتشون صحبت کردیم و ایشان به من گفتند که فردی که فکر میکنم شما بتوانید ازشون خوب راهنمایی بگیرید آقای رفسنجانی است. اون موقع آیت اله رفسنجانی رییس مجلس بودند، رفتم خدمت ایشان. ایشان خوب راهنمایی کردند ولی باز در جریان ریز ماجرا نبودند ولی خیلی خوب مسائل را می توانستند تحلیل کنند. بنابراین اولین آشنایی من با آقای رفسنجانی از سال ۱۳۶۰ بود. چند ماهی بیشتر نگذشته بود که من در طرح و بررسی های نخست وزیری، آقای جاسبی اونجا مشغول بودند در کنار مرحوم رجایی. در شهریور همان سال مرحوم باهنر و شهید رجایی را از دست دادیم. هر حرکتی که می شد خلائی ایجاد می شد. یک سالی در سازمان امور اداری و بعد هم رفتیم سراغ حضرت آقا و بحثی مطرح شد که آقا به ریاست جمهوری انتخاب شدند هنوز در بستر بیماری بودند به خاطر حادثه تروری که بر علیه ایشان شده بود. منو خواستند، سال ۱۳۶۱ بود که آقا منو به عنوان مشاور خودشان در امور علمی و فناوری و رییس سازمان پژوهش ها خواستند. اون موقع سازمان پژوهش ها زیر نظر رییس جمهور بنی صدر بود. مدتی در آنجا فعال بودیم که فکر می کنم اواخر سال ۶۱ اوایل سال ۶۲ بود که بحث نخست وزیری و ریاست جمهوری بحث جدایی بود که اون موقع آقای موسوی به عنوان نخست وزیر بودند، دولت وقت که زیر نظر نخست وزیر بود لایحه ای را به مجلس دادند که در قالب لایحه بودجه، سازمان پژوهش ها را از زیر نظر رییس جمهوری به زیر نظر دولت بردند. اون موقع آقای هاشمی رییس مجلس بودند من خودم در مجلس رفتم دفاع کردم که اگر قرار است بالاخره زیر نظر دولت برود بهتر است زیر نظر وزارت صنایع نرود چون اون موقع می گفتند بره زیر نظر وزارت صنایع، که آقای مهندس هاشمی تبار وزیر صنعت بودند. آقای بهزاد نبوی هم که وزیر صنایع سنگین بود. با صحبت هایی که آقای هاشمی انجام دادند زیر نظر وزارت علوم رفت. اون موقع آقای نجفی وزیر علوم بودند. در ارتباط با دانشگاه هم طبیعتاً ما در خدمت عزیزان بودیم برای آنکه بتوانیم یک سری رشته هایی را ایجاد کنیم. تا قبل از بازگشایی و یا حتی بعد از بازگشایی مجدد دانشگاه ها رشته های ارشد خیلی محدود بود و دکتری هم که برگزار نمی شد. ما در همین دانشکده مکانیک شروع کردیم درس هایی را عرضه کردیم که به هوافضا می

خورد، مانند درس دینامیک گازها، که این دینامیک گازها را آقای پرفسور شاکلیرو استاد MIT که آدم معروفی هم هستند که کتاب معروفی هم دارد این درس را میداد ما هم کلاسش را شرکت کرده بودیم و این جا شروع کردیم. دانشجویانی که در این حوزه ها شرکت می کردند، دانشجویان آمدند و درس های بیشتر و نهایتاً تبدیل شد به یک دانشکده که بعداً مستقل شد دانشکده هوافضا. در واقع دانشکده هوافضا از دل دانشکده مکانیک در واقع متولد شد. در ارتباط با بعضی رشته های دیگر، رشته های دریایی، سال ۱۳۶۳-۱۳۶۴، اون موقع کشتی سازی خلیج فارس داشتیم که بعداً به تشکیلات سد ها تبدیل شد، محل احداث کارخانه ای را پیش بینی کرده بودند به نام بلوم اند بوس، که فکر می کنم هلندی یا آلمانی بودند، که به خاطر انقلاب ول کرده بودند و رفته بودند. ما متخصص و کارشناس در حوزه دریایی بسیار کم داشتیم، محدود می شدند به چند نفری که در بخش خصوصی قبل از انقلاب حرکت هایی کرده بودند، در دانشگاه هم فردی که در حوزه دریایی تخصص داشته باشد نداشتیم. من باتوجه به اینکه ماینوری کسب کرده بودم در همین دانشگاه کورنل در رشته مهندسی اقیانوس، لذا با آقای دکتر راد صحبت کردیم، آقای دکتر امیرفضلی از دانشکده خودمان، آقای تهرانی که قبلاً در وزارت دفاع کار می کردند، با هم نشستیم و دوره ای را طراحی کردیم برای درواقع ارشد مهندسی دریایی، به وزارت علوم دادیم تأیید شد بعد با کمک سازمان گسترش وقت که حمایت کنند از این دانشجویان، ۱۶ نفر را گرفتیم که فارغ التحصیل رشته مکانیک بودند. اولین هسته ای بود که در ایران و در دانشگاه شریف شروع شد. دوسالی باهاشون کار کردیم و تبدیل شدند به فارغ التحصیلان ارشد مهندسی دریایی که خیلی هم مؤثر بودند. رشته صنایع دریایی هم به نوعی مرهون فعالیت های دانشکده مکانیک دانشگاه صنعتی شریف است. هفته گذشته هم در شورای دانشکده تصویب شد که چون یک مدتی کارشناسی هم می گرفتیم و چند سالی بود که نمی گرفتیم ولی برای اینکه بتوانیم دوره های ارشد و دکتری که از سه سال قبل دکتری هم می گیریم بتوانیم دانشجویان خوبی را بگیریم که اینها بتوانند ورودی خوبی برای ارشد ما باشند. تصویب شد که مجری گرفتن کارشناس دریایی دانشکده مکانیک انجام بدهد. یادآوری کنم دوستانی که در دوران دانشجویی با ما بودند اکثراً در کشور منشاء خدماتی هستند، در بخش های اجرایی آقای ترکان که رشته اش مکانیک بود، آقای نجفی، آقای مشایخی، آقای زنگنه، آقای دکتر بازرگان در وزارت نفت، آقای نوریان که قائم مقام آقای آخوندی وزیر راه هستند، مهندس شافعی رییس سازمان گسترش هستند. چون بحث دانشکده مکانیک است بعضی از چهره ها در بحث علمی شاخص هستند، دکتر اردبیلی، دکتر محمدی که مدتی رییس دانشکده هم بودند، آقای دکتر دبیری که در حوزه ترمودینامیک فرد شناخته شده ای بودند. در دانشگاه هم روسای دانشگاه به گونه ای بود که با نظام اون موقع باید سازگار می بودند منتها از آنجا که آقای دکتر نصر به رشته

فلسفه علاقه مند بود و در حوزه فلسفه کار میکرد خب بعضی از افراد را دعوت به همکاری کرد، از جمله آقای دکتر حداد، مرحوم مجید حداد عادل از هم کلاسی های ما بودند، البته هم در دانشگاه هم دوره ای بودند هم در دبیرستان علوی با ما بودند. آدم فعال و پر انرژی، و حرکت ایشان را در جبهه ها و در دوران جنگ دیدید، ایشان یکسری کارهای فرهنگی می کردند. اخوی بزرگترشان آقای دکتر حداد بیشتر به مسائل فلسفی می پرداختند. به نوعی با آقای دکتر نصر برای راه اندازی این دوره ها، مرکز مطالعات فلسفی همکاری می کردند.

دانشگاه با هدفی راه اندازی شد، بخشی از آن در حکم اولیه شاه به مرحوم مجتهدی ذکر شده که تربیت نیروی متخصص برای کشور است. به نظر شما چقدر در تحقق این هدف موفق بودیم؟ فارغ التحصیلانمان به درد صنعتمان خورد یا نه الگو و مدلی که گرفته بودیم جور دیگری شده است؟

دانشگاه صنعتی شریف در جذب نخبگان کشور موفق بوده، در برهه ای از زمان که تا پایان جنگ تحمیلی شاید بتوان گفت، به چند دلیل یکی عدم گسترش رشته ها، امکانات نبوده، توجیه پذیر بود که دانشجویان برای ادامه تحصیل به خارج بروند. از دهه هفتاد به بعد به نظر من ما باید به گونه ای عمل می کردیم که نخبگان کشور را بتوانیم برای خودمان نگه داریم. در این حوزه موفق نبودیم. پس بنابراین دانشگاه صنعتی شریف در دوره های کارشناسی بتواند بچه های نخبه کشور را جمع کند یک بحثی است، این که ما آیا قدرت و توانی داشتیم که اینها را در جهاتی که مورد نیاز کشور است به کار بگیریم که یک دانشجوی نخبه ای که می خواهد ادامه تحصیل بدهد احساس نکند که حتماً باید در فلان دانشگاه برود در خارج از کشور تا بتواند موفق بشود. اینها همش مقصر دانشگاه نیست، یعنی شاکله آموزش عالی کشور باید به گونه ای باشد که این فرصت را ایجاد کند برای دانشجویی که ارشد است، برای دانشجویی که دکتری است. که بتواند به گونه ای عمل کند که هم از نظر بازار کار خیالش راحت باشد هم از نظر علمی ببیند خودش را می تواند اغنا کند. این عدم موفقیت دلایل مختل دارد بعضی ها کمبود بودجه را مطرح می کنند، بعضی ها نبود ساختار را مطرح می کنند و اقداماتی که برای این قضیه باید صورت می گرفته و اتفاق نیافتاده، البته خیلی بحث های مختلفی را در این سه دهه گذشته در سطح آموزش عالی داشتیم، حضرت آقا هم که مرتب تأکید می کنند بر این توجهات، منتها باید ریشه یابی کنیم که علت چیست؟ ما چرا نتوانستیم ارتباط صنعت و دانشگاه را آنچنان که باید و شاید برقرار کنیم؟ یک سوال است و غیر قابل تحلیل است. چرا دانشجویان فارغ التحصیل ما که دانشجویان نخبه کشور هستند و چقدر هزینه شده، هزینه بسیار کلانی که طی سالیان متمادی انجام شده، فرد نخبه شده، و آموزش های لازم را دیده و درست در زمانی که می تواند به کارهای پژوهشی برود و برای کشور بازده داشته باشد می فرستیم خارج و از دست می دهیم. باید ریشه یابی کنیم که چرا این اتفاقات برایمان

می افتد. آیا همه دنبال این هستند که با دنیای متفاوتی روبرو شوند و هر آنچه که دلشان می خواهد بدون محدودیت های فرهنگی انجام بدهند؟ که من فکر می کنم اینطور نیست، ممکنه برای بعضی این مسأله باشد. آیا بحث آزادی بیان است؟ که من فکر می کنم اینطور نیست. مملکت ما کشوری است بسیار بکر، یعنی روی هرچی انگشت بگذاری انقدر می توان کار تحقیقاتی انجام داد، منتها ما مقداری به ظواهر پرداختیم و به صورت عمیق به موضوعات رسیدگی نکردیم. مثلاً وقتی می گوئیم رابطه صنعت و دانشگاه، من فکر می کنم با کارهای این شکلی که صورت گرفته موفق نخواهد شد. اعتباراتی که تخصیص داده می شود به نحو درست و مطلوبی تخصیص داده نمی شود. به نحو مطلوبی هزینه نمی شود، تلاش صورت می گیرد یعنی همه می خواهند رهنمود آقا را می خواهند اجرا کنند بعد میگویند آقا مثلاً ۴٪ بودجه هر سازمانی باید در زمینه پژوهش صرف شود بعد می بینید اون سازمان مربوطه میاد یک پژوهشگاه درست می کند بعد تمام پژوهش ها را به اونجا می دهد. یا در صنعت گفته می شود، صنعت باید کسانی را آموزش بدهد که به درد صنعت بخورد. یکی از اقداماتی که مرحوم دکتر عباسپور، دکتر رنجبر، آقای دکتر احسان، همکاران ما در دانشگاه انجام دادند و خیلی هم حرکت خوبی بود که خیلی از مسؤولین وزارت نیرو از خروجی آن هستند که در آن ایجاد یک آموزشگاه وزارت نیرو بود که بعدها تبدیل شد به دانشکده صنعت آب و برق و بعد از مدتی دیدیم که دانشگاه صنعت آب و برق همان کارهایی را می کند که دانشگاه صنعتی شریف یا دانشگاه علم و صنعت انجام می دهد و آخر سر گفتند این دانشگاه برود زیر نظر دانشگاه شهید بهشتی، و شد یک دانشگاه آکادمی که از اهدافش دور شد. یا سازمان محیط زیست که مجموعه آموزشی داشت برای تربیت تکنسین های محیط زیست، جنگلبان ها، برای حافظان محیط زیست که یواش یواش تغییر جهت دادند و دانشگاه شدند. یعنی هم صنعت و پژوهش مراکز صنعتی پا توی کفش دانشگاه کردند و هم دانشگاه خدماتی که می توانست عرضه کند در این حوزه عرضه نکردند. و اگر بخواهیم در این حوزه نمره بدهیم ما می گوئیم نمره قابل قبولی را در صنعت نمی آوریم و این که عواملی که باعث می شود این نمره عدم قبولی داده بشود بخشی داخل دانشگاه است بخشی خارج از دانشگاه است در سطح قوانین و مقررات و بعد شناختی که باید در صنعت وجود داشته باشد هنوز که هنوزه فکر می کنم آنطور که باید و شاید نتوانستیم تحلیل درستی انجام بدهیم.